



زیبایی هنری بر زیبایی طبیعی در هنر مدرن تقدم دارد/ سیری در مبانی نظری هنر

در هنر مدرن زیبایی هنری بر زیبایی طبیعی تقدم دارد و ذهنیت هنرمند و مخاطب اثر هنری واجد اهمیت شمرده می شود. در هنر پست مدرن بر کثرت گرایی و نداشتن استقلال اثر تأکید می شود و امور اجتماعی - سیاسی در هنر بازتاب می یابد.

خبرگزاری مهر - در هنر مدرن زیبایی هنری بر زیبایی طبیعی تقدم دارد و ذهنیت هنرمند و مخاطب اثر هنری واجد اهمیت شمرده می شود. در هنر پست مدرن بر کثرت گرایی و نداشتن استقلال اثر تأکید می شود و امور اجتماعی - سیاسی در هنر بازتاب می یابد.

پیش از دوران مدرن، هنر برحسب غایت آن مورد توجه قرار می گرفت. هنر و زیبایی امور عینی و برون ذات بود و حوزه مستقلی را تشکیل نمی داد. افلاطون مدعی بود هنر امری زمینی است و هنرمند کسی است که بیشتر مشغول به امور غیر مهم است. ارسطو این معنا را واژگون کرده و هنرمند را در مرتبه ای معادل اهل نظر قرار می دهد. افلاطون زیبایی را امری بسیار واجد اهمیت دانسته و هنر را امر کم اهمیتی دانست اما ارسطو زیبایی را در پرتو هنر بامعنا تلقی می کرد. زیبایی شناسی در قرون وسطی در حقیقت مجموعه ای است از نظریات فیثاغورث، افلاطون، ارسطو، رواقیون با تحلیلی از بوئتیوس، آگوستین و سپس توماس آکوئیناس بود. در هنر مدرن زیبایی هنری بر زیبایی طبیعی تقدم دارد و ذهنیت هنرمند و مخاطب اثر هنری واجد اهمیت شمرده می شود. در هنر پست مدرن بر کثرت گرایی و نداشتن استقلال اثر تأکید می شود و امور اجتماعی - سیاسی در هنر بازتاب می یابد.

1- مقدمه

1-1- واژه استتیک (زیباشناسی)

واژه استتیک را که در فارسی «زیبایی شناسی» ترجمه کرده اند، به لحاظ ریشه لغوی آن به معنای تحقیق در ماهیت ادراک حسی است؛ ولی نخستین بار که الکساندر باومگارتن (Alexander Gottlieb Baumgarten 1762-1714) فیلسوف آلمانی آنرا در سال 1750 در کتابی به همین نام به کار برد، مفهوم خاص تر تجربه یا ادراک زیبایی را از آن تعبیر کرد. این واژه در قرن نوزدهم به مرور دلالتی وسیعتر یافت و به «فلسفه ذوق»، «نظریه هنرهای زیبا و علم زیبایی» اطلاق گردید. در اواخر قرن نوزدهم، استتیک مشخص کننده حرکت هایی نوین در هنر گردید و به ویژه جنبش نویسندگان و هنرمندانی که شعارشان «هنر برای هنر» بود، عنوان جنبش استتیک به خود گرفت.

والتر پیتر (Walter Pater 1894-1893) مقاله نگار و منتقد انگلیسی، اسکار وایلد و جیمزویسلر (James Whistler 1839-1834) نقاش و گرافیست متولد آمریکا که بیشترین دوران زندگی خود را فرانسه و انگلستان به سربرد؛ از جمله هواداران و بانیان این جنبش بودند. مبانی فلسفه هنر، سخن مترجم، 7)

1-2- آیا استتیک همان فلسفه هنر است؟

در دوران اخیر، استتیک اغلب با فلسفه هنر برابر دانسته شده است، لیکن هنوز بسیاری از هنرشناسان و واژه شناسان موشکاف در باب هنر هم مصداق بودن آنها اتفاق نظر ندارند. حوزه معنایی استتیک از فلسفه هنر وسیعتر است؛ زیرا فلسفه هنر، به رسم دیرین، حوزه دید خود را به هنرهای پدید آمده به دست انسان محدود می کند و تجارب زیباشناسانه اعیان و مناظر طبیعی را در گستره موضوعی خود قرار نمی دهد. ولی از آنجا که فلسفه هنر در بحث های امروزیین وسعت معنایی بیشتر یافته و به ویژه در ارتباط با فرم آثار هنری، قیاس های وسیعی با زیبایی های طبیعی به عمل می آورد، دلالت مصداقی آنرا می توان با استتیک برابر دانست. (مبانی فلسفه هنر، سخن مترجم، 7-8)

1-3- چه وقتی پرسش از چیستی هنر آغاز شد؟

وقتی که معنای هنر از دست می رود و فیلسوف در مقام پرسشگری از آن موضع می گیرد. علم نظری هنر در یونان آغاز شد که هنر بزرگ آنان به همراه حکمت عظیمی که این هنر در آن پرورده شده بود به پایان رسید و حیات خویش را از دست داد؛ از این رو در دوره افلاطون و ارسطو، اولین مباحث و مفاهیم نظری در باب هنر شکل می گیرد و تأثیر خود را بر تمامی گفتگوهای آیندگان درباره هنر می گذارد؛ اما مباحث آنان هنوز ناظر به تفکر یونان باستان است و بنابراین از این سنخ مباحث جدید نظری درباره هنر نیست و به هیچ وجه نمی توان عنوان فلسفه هنر بر آن نهاد.

اگر افلاطون در برخی رسائلش سخن از هنر و زیبایی و چیستی آنها به میان آورد، تلقی اش از هنر و زیبایی، تلقی دوره مدرن نیست؛ یعنی کلام او متفاوت از فلسفه هنر به معنای استتیکی آن است. کلمه ای که یونانیان برای هنر به کار می بردند لفظ «تخنه» techne بود. این کلمه در یونان باستان معنای فن و صنعت نیز داشت و تکنولوژی هم از همین لفظ تخنه گرفته شده است. تخنه، نه خلق که فرآوردن و آشکار کردن است. هنر و تخنه، به بی واسطه ترین صورت ممکن پرده از حقیقت وجود برمی داشت و آن در اثر هنری یا صنع دستی مستقر می کرد. (چیستی هنر، پازوکی، 29-30)

4-1 زیبایی‌شناسی عالی‌ترین کنش عقل

هگل می‌گوید: من معتقدم عالی‌ترین کنش عقل که دربرگیرنده هرگونه ایده است، یک کنش زیبایی‌شناسی است، اینکه حقیقت و نیکی تنها در زیبایی خویشاوندی می‌یابند. فلسفوف باید همان اندازه شادابی زیبایی‌شناسی را دارا باشد که هنرمند و شاعر. آنان که فاقد احساس زیبایی اند، آنها فیلسوف لفظ‌اند: فلسفه روح، فلسفه زیبایی‌شناسی است. بدون احساس زیبایی‌شناسی انسان نمی‌تواند نکته سنج باشد و حتی در باب تاریخ قادر به استدلال نخواهد بود. با توجه به این امر آشکار می‌شود که آنها هیچ ایده زیبا را در نمی‌یابند، مگر این کمبود در چیست؟ آنها همین که از اعداد و ارقام فرا می‌روند همه چیز را تیره می‌بینند. در این مناسبت است که شأن شعر بیشتر می‌شود و سرانجام همانی خواهد شد که روزگاری بود - آموزگار مردمان - چه، دیگر نه تاریخ در میان خواهد بود و نه فلسفه؛ هنر شعر، خود بیش از دیگر دانش‌ها و هنرها عمر خواهد کرد. در ضمن می‌شنوم که می‌گویند: توده مردم باید دین حسانی داشته باشند. باید گفت نه تنها مردم، فیلسوفان نیز نیازمند آند. تک‌خدایی برای عقل، چند خدایی برای نیروی تخیل و هنر برای دل. این است آنچه بدان نیازمندیم. (گزیده زیبایی‌شناسی هگل، 20-21) شلینگ می‌گوید: بزرگترین دستاورد عقل آدمی در کنش زیبایی‌شناسانه متبلور می‌گردد. (ذهنیت، معرفت و زیبایی، 11)

در دهه‌های اخیر اندیشمندان حوزه فلسفه در غرب به این امر پی برده‌اند که در اواخر قرن هجدهم در زمره مسائل زیبایی‌شناسی بود. امروزه نقشی اساسی در فلسفه به معنای عام آن ایفا می‌کند. به خصوص که اندیشمندانی چون دانالد دیویدسون و نلسون گودمن و ریچارد رورتی در قرن بیستم جملگی به ابعاد خلق زبان پی برده و لذا فلسفه زبان را یکی از مهمترین جنبه‌های تحلیل فلسفی قلمداد نموده و یادآور شده‌اند که اهمیت زبان در فلسفه خود مدیون ظهور زیبایی‌شناسی است. (ذهنیت، معرفت و زیبایی، 11)

5-1 آیا می‌توان از هنر تعریفی به دست داد؟

از جمله دلمشغولی‌های مهم فلسفه هنر در قرن بیستم این بوده است که به سؤال «هنر چیست؟» پاسخی خرسندکننده دهد. علت طرح این سؤال ماهیتی است که هنر بعد از جنبش «هنر برای هنر» و پشت سر نهادن دوران نسخه برداری از طبیعت به خود گرفته و همچون پدیداری خود بسنده که باید علت وجودی آنرا در خود آن جست، مطرح شده است. برای تعریف هنر بسیاری از هنرشناسان و اصحاب فلسفه هنر کوشیدند به ویژگی‌های مشترک هنرها متوسل شوند:

اول- نظریه بازنمایی *representational theory of art* هنر نسخه برداری از طبیعت است. (نگرش افلاطونی) اگر هنر را تقلید از طبیعت بدانیم اشکال در این است که مقام هنر را در تراز عکسبرداری و ثبت و ضبط اشکال و اصوات کاهش می‌دهد. به علاوه همه اشکال هنری از جمله مکتبهای اکسپرسیونیسم (*Expressionism*) و سوررئالیسم (*Surrealism*) تقلیدی نیستند و شناخت و نقد و تفسیر آنها بر بنیاد این مبانی میسر نخواهد بود. تقلید برماهیت و ارزش یک اثر هنری دلالت نمی‌کند. با این همه هنر به مثابه محاکات تأثیر ژرفی در در زمینه نقد و تفسیر هنر داشت.

دوم- نظریه فرانمایی هنر: *expression theory of art* هنر بیان گویای احساسات و عواطف آدمی با استفاده از واسطه‌های مختلف هنری است. کالینگوود می‌گوید: آفرینش هنر راستین عبارت است از احساس یک عاطفه و ابراز آن است به گونه‌ای که در مخاطب، همان تجربه زیباشناسانه را ایجاد کند که بر هنرمند گذشته است. (کروچه و کالینگوود)

سوم- فرمالیسم *form theory of art*: تأکید بر فرم و کیفیات فرمی آثار. کلايوبل می‌گوید: هنر مجموعه‌ای از خط‌ها و رنگ‌هاست که در آدمی انگیزش زیباشناختی ایجاد می‌کند. (کلايوبل و راجر فرای) (فلسفه تحلیلی هنر، 34-23 و مبانی هنر 96-6)

چهارم- نظریه نهادی *Institutional theory*: این نظریه که توسط آرتوردانتو *Arthur Danto* و جرج دیکی *George Dickie* مطرح شد می‌گوید: هنر چیزی است که عالم هنر آنرا توصیف می‌کند. عالم هنر مجموعه هنرمندان، کارگردانان، مدیران موزه‌ها، بازدیدکنندگان موزه‌ها، تماشاگران تئاتر، گزارشگران جراید، منتقدان، تاریخ نگاران هنر، نظریه پردازان هنر، فیلسوفان هنر و ... را در بر می‌گیرد. خلاصه آنکه هرکسی که خود را عضوی از عالم هنر بداند، عضو آن محسوب می‌شود. (چیستی هنر، 30)

ویتگنشتاین *Wittgenstein* در کتاب پژوهشهای منطقی هرگونه تعریف را درباره واژه‌ها به پرسش می‌کشد. او احتجاج کرد که واژه‌ها به هیچ وجه نیازمند تعریف آنها براساس شروط لازم و کافی نیست و گفت که واژه می‌تواند، بی‌نیاز از هرگونه تعریفی، نقش معناشناختی (سمانتیکی) خود را به خوبی ایفا کند. در همین راستا او نظریه ابتکاری خود را درباره «شباهت خانوادگی» عرضه کرد و کلمه «بازی» را به عنوان شاهد یکی از مصادیق نظریه خود مطرح کرد که در واقع درباره «هنر» نیز صادق است. (چیستی هنر، مترجم، 11-12)

*نویسنده: دکتر پریش کوششی، عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی